

تعامل دوسویه فرد و نهاد از منظر قرآن کریم و تبیین آن مبتنی بر حکمت اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۴

۵

محمد تقی نظریان مفید*
سیدحسین میرمعزی**

چکیده

سؤال از وجود و چگونگی رابطه میان فرد و نهاد و نحوه تأثیرگذاری هر یک در دیگری از پرسش‌های مهمی است که مرتبط با مبانی انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی اقتصاد می‌باشد. اهمیت آن به اندازه‌ای است که می‌توان نحوه پاسخ به این پرسش را نقطه افتراق مکتب نهادگرایی قدیم از نهادگرایی جدید و اقتصاد نئوکلاسیک دانست. در این مقاله سعی بر آن است ابتدا به این پرسش که «آیا رابطه میان فرد و نهاد رابطه‌ای تک‌سویه است یا رابطه‌ای تعاملی و دوسویه؟» از منظر قرآن پاسخ داده شود و در ادامه با روش توصیفی-تحلیلی نحوه ارتباط میان فرد و نهاد مبتنی بر توالی خطی ذکر شده برای انتخاب در حکمت اسلامی تبیین گردد.

دستاورد این پژوهش آن است که اولاً از منظر قرآن رابطه میان فرد و نهادهای اجتماعی یک رابطه دوسویه بوده و در کنار تأثیرگذاری افراد بر شکل‌گیری و ایجاد تحول در نهادهای اجتماعی، نهادها نیز بر ارزش‌ها و ترجیحات ذهنی کنشگران تأثیر دارند؛ ثانیاً افعال انسان متشکل از سه لایه بینشی، گرایشی و کنشی است که هر یک از این لایه‌ها، مراحل مختلفی را شامل می‌شوند. تقریباً در تمامی مراحل پیشینی یک انتخاب، به‌جز ساحت اراده، تعامل دوسویه میان فرد و اجتماع در جریان بوده و برهم تأثیر می‌گذارند.

واژگان کلیدی: نهادگرایی، اقتصاد اسلامی، انتخاب، نهادهای اجتماعی.

طبقه‌بندی JEL: B15, B410, B590, Z13

*. دانش‌آموخته دکترای اقتصاد اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (نویسنده مسئول).

Email: nazarianmofid@yahoo.com.

Email: h.mirmoezi@gmail.com.

**دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقدمه

«اقتصاد نهادگرا» با اندیشه‌های ویلن و انتقادهای او به اقتصاد نئوکلاسیک در اواخر قرن نوزدهم طرح شد و در ادامه با تلاش‌های اندیشمندی چون کامونیز، آیرس، میچل و ... بسط و تعدیل یافته و مورد توجه فراوان قرار گرفت؛ به نحوی که تا سال‌های ۱۹۴۰ به جریان غالب در آمریکای شمالی بدل گشت. نهادگرایی پس از یک دوره رکود مجدداً از سال‌های ۱۹۷۵ به بعد با کتاب ویلیامسون حیات دوباره یافت و با آثاری از نورث، کوز، دمستز و ... به فراگیرترین الگوی توسعه در مقایسه با نظریه‌های جایگزین بدل گشت و امروزه می‌توان از رویکرد نهادی به عنوان جریان اصلی مطالعات و سیاستگذاری توسعه اقتصادی نام برد. اندکی تأمل در جریان علمی و انبوه مقالات تدوین شده در این حوزه به خوبی سرعت پیشرفت و گسترش دامنه نفوذ نهادگرایی را در عرصه‌های مختلف علوم انسانی نمایش خواهد داد (Carruthers, 2007, pp.40-53).

با وجود اینکه جریان دوم خود را نهادگرا نامیده، اما همان خط فکری و مبانی مورد تأکید نهادگرایان اولیه را پی‌جویی نمی‌نماید. هر چند جریان جدید دامنه تردید را بر برخی فروض اقتصاد نئوکلاسیک تسری داده، ولی سعی داشته با تعدیل و بازنگری در این فروض، نهادها را درون‌زا نموده و با همان منطق نئوکلاسیکی آنها را تبیین نماید (Mayhew, 1989, pp.319-333)؛ این در حالی است که نهادگرایی قدیم استدلال بر ناسازگاری میان نهادگرایی و اقتصاد نئوکلاسیک کرده و تأکید دارد که نمی‌توان با تحلیل‌های نئوکلاسیکی به نهادگرایی رسید (Hodgson, 1992, pp.749-767). در واقع نهادگرایی جدید شعبه‌ای از منطق و روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیک در عرصه‌ای جدید یا صورتی تکمیل یافته از آن است و اگر از اشتراک نهادگرایی قدیم و جدید در توجه به «نهادها» به عنوان موضوع تحلیل صرف‌نظر نماییم، اشتراکات آنها با یکدیگر تا درصد زیادی صرفاً به اشتراک در عنوان تقلیل خواهد یافت.

هر چند نهادگرایی اولیه با اوج و فرود در نیمه اول قرن بیستم مواجه بوده است و امروزه اقتصاد جریان اصلی در قامت حامی جریان نهادگرایی جدید نقش ایفا می‌کند و سعی بر آن است جریان اولیه با صفت «قدیمی» تاریخ گذشته تصویر شود؛ اما در همین سال‌های اخیر نویسندگانی چون هاجسون، رادرفورد و ... از نهادگرایی قدیم استقبال

نموده‌اند و یا حتی نویسندگانی چون نورث از جریان نهادگرایی جدید جدا شده و به سمت نهادگرایی اولیه گرایش یافته‌اند؛ لذا باید پذیرفت که شکلی از رقابت زنده در ساحت نظریه‌پردازی میان این دو رویکرد متفاوت، جهت گسترش دامنه نفوذ خود خصوصاً در عرصه‌هایی چون توسعه اقتصادی وجود دارد.

از میان وجوه افتراق فراوانی که نهادگرایی جدید و قدیم با یکدیگر دارند، تفاوت در نوع تفسیر آنها از رابطه میان فرد و نهاد و تأثیر و تأثر آنها در یکدیگر است و همان‌طور که هاجسون اشاره می‌کند، می‌تواند بنیانی‌ترین تفاوت میان آن دو قلمداد شود (Hodgson, 1993, pp.1-28). نهادگرایی قدیم با انتقاد از «انسان اقتصادی» تعریف شده توسط اقتصاد نئوکلاسیک، با ابتدای بر نگاه تاریخی، روش ژنتیک و علیت انباشتی به سمت «انسان نهادی» عزیمت کرده و رابطه میان فرد و نهاد را یک رابطه دوسویه تعریف می‌نماید؛ بدان معنا که افراد بر نهادها تأثیر می‌گذارند و همچنین افراد متأثر از پناد (جو) نهادی، ترجیحات و کنش‌های خود را ترتیب می‌دهند؛ اما نهادگرایی جدید مبتنی بر فروض نئوکلاسیکی، صرفاً با جایگزین نمودن مفاهیمی چون عقلانیت محدود، عدم اطمینان، اطلاعات نامتقارن و ... به جای برخی فروض نئوکلاسیکی، همان مسیر اقتصاد نئوکلاسیکی را پیش گرفته و رابطه میان فرد و نهاد را به تأثیرات فرد در شکل‌گیری نهادها محدود می‌نماید. در این نگاه افراد گرفتار در اهداف و تابع ترجیحات ثابت و از پیش داده‌شده تصویر می‌شوند. به‌طور خلاصه می‌توان چنین بیان داشت که هر دو تقریباً در اینکه نهادها ساخته دست بشرند اشتراک نظر دارند؛ اما نهادگرایی جدید نقطه آغاز ترجیحات و سلیق انسان را از خود او شروع می‌کند ولی نهادگرایی اولیه نقطه آغاز را در محیط فرهنگی و ساختاری که فرد در آن تجربه زیست اجتماعی داشته جست‌وجو می‌نماید.

در این میان می‌توان ادعا نمود که از منظر اقتصاد اسلامی - به عنوان مکتبی با روش‌شناسی و ایده‌های هنجاری مستقل - نهادها و روندهای شکل‌گیری و انتقال حقوق مالکیت بسیار مهم فرض شده است؛ از همین روست که در ادبیات اقتصاد اسلامی شاهد تأکید بسیار زیاد بر عقود و توجه بر تنظیم کارایی روابط و مبادلات میان کنشگران اقتصادی هستیم. با توجه به این مقدمه می‌توان چگونگی رابطه میان «فرد و نهاد» و یا به عبارتی دیگر «عامل و ساختار» را در دستگاه هستی‌شناختی و روش‌شناختی اقتصاد اسلامی به

قضاوت دعوت کرد. با این پرسش که آیا مبانی اقتصاد اسلامی و جهان‌بینی ترسیم‌شده در مبانی فلسفی آن، همگن با رابطه تک‌سویه میان «فرد و نهاد» است یا با رابطه دوسویه و دیالکتیک، تناسب بیشتری دارد؟ با فرض وجود رابطه، با توجه به توالی خطی ذکرشده در حکمت اسلامی در خصوص افعال و انتخاب‌های انسان، دلان‌های برقراری این ارتباط چگونه می‌تواند تبیین شود؟ پاسخ به سؤالات فوق می‌تواند روشنگر این پرسش باشد که کدام یک از دو جریان نهادگرایی می‌تواند از قرابت - و نه انطباق - بیشتری با اقتصاد اسلامی برخوردار باشد؟

جهت پاسخ به سؤالات فوق ابتدا با رجوع به آیات قرآن توضیح داده می‌شود که جهان‌بینی اسلامی ارتباط میان فرد و نهاد را ارتباطی دوسویه و تعاملی تعریف می‌کند و در بخش دوم با تبیین توالی خطی انتخاب در حکمت اسلامی، با تحلیل عقلی سعی بر توضیح و مکانیزم اثرگذاری نهاد بر فرد در لایه‌های بینشی، گرایشی و کنشی انتخاب افراد و همچنین تأثیرگذاری فرد در شکل‌گیری نهادها خواهد شد.

اهمیت پاسخ به این پرسش از آن‌روست که تبیین پدیده‌های رفتاری و سیاستگذاری برای اصلاح آنها، وابسته و نیازمند به فهم عوامل پیدایش و آثار یک رفتار است. اگر رابطه میان فرد و نهاد را صرفاً محدود به تأثیرات فرد در شکل‌گیری نهاد فهم نماییم، در مقام تبیین رفتار فرد، نمی‌توان عواملی چون فرهنگ، محیط تربیتی، قوانین و مقررات و ... را در ایجاد آن رفتار دخیل دانسته یا برای اصلاح آن رفتار از آنها کمک خواست؛ اما اگر نهادها در صورت‌بندی رفتارهای افراد جامعه ذی‌اثر فهم شوند، عناصر نهادی به جایگاه عوامل تبیین‌کننده رفتار ارتقا یافته و گستره ابزارها که می‌توان در مقام سیاستگذاری از آنها بهره جست، شعاع فزون‌تری خواهد یافت؛ برای مثال پذیرش تأثیرات نهادی بر صورت‌بندی رفتارها در مقام سیاستگذاری اقتصادی، توجه به نهاد خانواده و تربیت را توجیه کرده و وزن آنها را در مقایسه با نگاه‌هایی که صرفاً مدیریت و کنترل قیمت‌ها را تجویز می‌کنند، بسیار بیشتر خواهد نمود. فهم این موضوع چرخش بزرگی در مقام سیاستگذاری اقتصادی خواهد بود.

تعامل دوسویه میان فرد و نهاد از منظر قرآن

تأثیر افراد در شکل‌گیری نهادها

هر چند می‌توان چنین بیان داشت که تأثیر افراد بر شکل‌گیری نهادهای اجتماعی وجه اشتراک نهادگرایی اولیه و جدید است، اما از آنجاکه برخی از اندیشمندان نهادگرایی اولیه همچون آیرس به نوعی صحبت از جبرگرایی اجتماعی و محو فردانیت افراد نموده‌اند (Ayres, 1961, p.175). پس نیاز است نگاهی به تأثیر افراد در شکل‌گیری نهادها و ساختارهای اجتماعی از منظر قرآن صورت گیرد.

نقش افراد در شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی و ایجاد تحول در آن در آیات مختلفی اشاره شده است. در قرآن می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»* (رعد: ۱۱) و همچنین در جایی دیگر بیان می‌شود: «ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»** (انفال: ۵۳). این دو آیه توصیفگر یک قانون کلی و عمومی می‌باشند؛ این قانون کلی بیانگر آن است که هرگونه تغییر و تحول در اوضاع اقوام و جوامع در درجه اول بازگشت به خود افراد جامعه دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۱۴۵-۱۴۷). در این باره علامه طباطبایی^{رحمته‌الله‌علیه} چنین توضیح می‌دهند: هیچ نعمتی از نعمت‌های الهی به نعمت و عذاب مبدل نمی‌شود مگر بعد از تبدیل محل آن نعمت که همان نفوس انسانی است، پس نعمتی که خداوند آن را بر قومی ارزانی داشته وقتی به آن قوم افاضه می‌شود که در نفوسشان استعداد آن را پیدا کنند و وقتی از ایشان سلب گشته و مبدل به عقاب می‌شود که استعداد درونی‌شان را از دست داده و نفوسشان مستعد عقاب شده باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۳۲). تغییر افراد منتهی به تغییر در احوالات و صورت‌های جامعه خواهد شد و اگر این تغییرات در جهت مثبت باشد، منتهی به نعمت‌ها و پیشرفت شده و اگر در جهت منفی و قهقرایی سیر کند، نعمت و ذلالت را در پی خواهد داشت.

*. خدا حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند.

** این از آن جهت است که خدا بر آن نیست که نعمتی را که به قومی عطا کرد تغییر دهد تا وقتی که آن قوم حال خود را تغییر دهند.

آیات فوق بیانگر آن هستند که انسان سرنوشتی از پیش تعیین شده ندارد و تحت تأثیر «جبر تاریخ» و «جبر زمان» و «محیط» نیست؛ بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان، دگرگونی‌هایی است که در روش، اخلاق، فکر و روح او به اراده خودش پیدا می‌شود؛ بنابراین آنها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می‌گویند همه حوادث به خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می‌شوند و همچنین جبر مادی که انسان را بازیچه دست غرایز تغییرناپذیر و اصل وراثت می‌داند و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرایط تولید می‌داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی‌ارزش و نادرست است. انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می‌سازد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۱۷).

در کنار آیات فوق که به صورت عمومی به نقش افراد در ایجاد تحولات اجتماعی اشاره دارند، می‌توان به آیاتی اشاره داشت که در آنها به اثرگذاری افراد خاص در جامعه اشاره شده است؛ برای مثال، خداوند در قرآن به تأثیرگذاری مؤمنان بر ارزش‌ها و هنجارهای موجود در جامعه در صورت برخورداری از قدرت و مکنت اشاره نموده و می‌فرماید: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»* (حج: ۴۱) و یا در جایی دیگر در خصوص آثار منفی پادشاهان مفسد در اجتماع از زبان ملکه سبا چنین می‌فرماید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَافَ أَهْلِهَا أُذُنًا»** (نمل: ۳۴). این دو آیه گواه بر آن‌اند که افراد به میزان قدرتی که در اختیار دارند، می‌توانند ساختارهای جامعه را دستخوش تحول نموده و نقش‌ها و شئون تعریف شده و جایگاه‌های تثبیت شده برای افراد در آن را دچار تغییر نمایند.

مضاف بر مطالب فوق مبتنی بر آیات فراوانی، فرد فرد اعضای جامعه تکلیف بر اقامه «امر به معروف و نهی از منکر» دارند؛ خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۴) و یا «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ

*. [آنان که خدا را یاری می‌کنند] آنهایی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به

پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

** پادشاهان چون به دیاری درآیند آن را ویران سازند و عزیزانش را ذلیل کنند.

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (توبه: ۷۱). امر به معروف و نهی از منکر نوعی مسئولیت و وظیفه شرعی همگانی در قبال هدایت ارزش‌ها و هنجارهای جامعه در مسیر صحیح و همچنین نهادینه‌نمودن آنها در متن اجتماع است. در واقع می‌توان آن را شکلی از تشویق و تنبیه غیررسمی اجتماعی جهت هنجارمند نمودن رفتار آحاد جامعه برشمرد. این دستور متعالی صرفاً وقتی منطقی و مقبول خواهد بود که قرآن برای تک‌تک افراد جامعه در ساخت و نهادینه‌نمودن ارزش‌ها و هنجارهای جامعه و ۱۱ پیرایش آنها از کژی‌ها و کاستی‌ها نقش مؤثر قائل باشد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که مجموعه آیات فوق و همچنین آیات فراوان دیگری که جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری شد، همگی به صورت مستقیم یا به صورت پیش‌فرض، پذیرش تأثیر فرد در نهادهای اجتماعی را اثبات می‌نمایند.

تأثیر محیط نهادی بر ارزش‌ها و ترجیحات فردی

آیه «إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» (نوح: ۲۷) از جمله صریح‌ترین آیاتی است که با نگاهی تاریخی، پرده از تأثیر هنجارهای مسلط جامعه بر شخصیت، ارزش‌ها و ترجیحات افراد برمی‌دارد. در این آیه خداوند از زبان حضرت نوح علیه السلام درخواست هلاکت تا آخرین نفر کافران را تعلیل می‌کند؛ چراکه هیچ فایده‌ای در بقای آنان نیست، نه برای مؤمنین و نه برای فرزندان خودشان؛ اما برای مؤمنین فایده ندارد؛ زیرا اگر زنده بمانند آن چند نفر مؤمن را هم گمراه می‌کنند و اما برای فرزندان خود فایده ندارد؛ چراکه اینان فرزند صالح نمی‌آورند، اگر بیاورند فرزندان فاجر و کافر می‌آورند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۵۶).

از آیات دیگر قرآن این اصل مسلم اثبات می‌شود که همه انسان‌ها بر فطرت الهی آفریده شده و در بدو زندگی نه فاجرند و نه کفار؛ لذا باید گفت مقصود از پدید آمدن نسل فاجر و کفار در آیه فوق این نیست که نسل‌های بعدی از نظر ژنتیکی متفاوت از دیگر انسان‌ها بوده و تبدیل و تغییری در خلق آنها صورت یافته است، بلکه بدان معناست که روابط اجتماعی و نهادهای تربیتی در میان قوم حضرت نوح علیه السلام به نحوی ترتیب‌دهی شده است که هر کودکی در آن جامعه پرورش یابد قطعاً گمراه شده و در نهایت فاجر و کفار

خواهد شد. این آیه به صراحت بیانگر تأثیرات محیط فرهنگی بر شکل‌گیری ارزش‌ها، ترجیحات و کنش‌های رفتاری افراد است.

در کنار موضوع فوق می‌توان به تعداد کثیری از آیات قرآن مثل «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا»* (اعراف: ۲۸) و یا «قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا»** (اعراف: ۷۰) اشاره داشت که بر جامعه‌پذیری افراد و متأثر شدن آنها از محیط تربیتی تأکید دارند. قرآن در این نوع آیات از چارچوب توجیهی منکران هدایت الهی پرده برداشته و از تأثیرپذیری آنها از محیط تربیتی در باورها، ارزش‌ها و کنش‌هایشان حکایت دارد. در همین راستا می‌توان به آیاتی همچون «يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»*** (احزاب: ۶۶-۶۷) اشاره داشت که از صحبت‌های اهل جهنم و حسرت آنها به واسطه پیروی از دیگران گزارش نموده است. آیات فوق هر چند تبیین‌کننده قضاوتی منفی در خصوص تأثیرپذیری کورکورانه افراد از محیط پیرامون است، اما گزارشی اثباتی از وجود چنین تأثیراتی ارائه می‌دهد؛ پس می‌توان گفت که مبتنی بر گزاره‌های هستی‌شناختی قرآن، رابطه میان فرد و نهادهای اجتماعی رابطه‌ای دوسویه بوده و تعامل طرفینی آنها تأیید می‌شود.

در پایان این بخش نیاز است به دو نکته توجه داده شود. از غالب آیات فوق چنین برداشت می‌شود که قرآن وجود تأثیرات محیطی بر ترجیحات و باورهای افراد را می‌پذیرد؛ ولی نسبت به آن قضاوت منفی داشته و سعی بر آن دارد با هشدار نسبت به این تأثیرات، زنجیر این ارتباطات را پاره نماید. هر چند ما صرفاً به دنبال اثبات وجود تعامل دوسویه بوده و در مقام قضاوت ارزشی از تأثیرات جامعه بر ترجیحات و کنش‌های فردی نمی‌باشیم، اما باید گفت که موضع منفی قرآن محدود به تأثیرات اغواگر بوده و تأثیرات

*. و چون کار زشتی کنند گویند: ما پدران خود را بدین کار یافته‌ایم و خدا ما را به آن امر نموده.

** قوم هود گفتند: آیا تو بر آن به سوی ما آمده‌ای که خدا را به یکتایی پرستیم و از بت‌هایی که پدران ما می‌پرستیدند دست برداریم؟

*** در آن روز صورت‌هاشان در آتش همی بگردد و [فریاد پشیمانی از دل برکشند و] گویند: ای کاش که ما [در دنیا] خدا و رسول را اطاعت می‌کردیم و گویند: ای خدا! ما اطاعت امر بزرگان و پیشوایان [فاسد] خود را کردیم که ما را به راه ضلالت کشیدند.

مشتی را که منتهی به رشد و تعالی افراد گردد، شامل نمی‌شود؛ برای مثال در آیه ۱۰۴ سوره مائده چنین بیان می‌شود: «قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ».* از این آیه فهم می‌شود که قضاوت منفی قرآن نسبت تبعیت این افراد از پدرانشان نهفته در این است که پدرانشان نه بهره از علم داشته و نه بر سبیل هدایت الهی بوده‌اند؛ لذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر پدران آنها عالمانه و با تمسک به هدایت الهی رفتار و سلوکی را انتخاب می‌نمودند، این قضاوت منفی در خصوص تبعیت از آنها منتفی می‌شد. یا در جای دیگر بیان می‌شود «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي» (یونس: ۳۵) که نشان از تأیید تبعیت عقلانی از منظر قرآن دارد. نمونه دیگری که می‌تواند این نکته را توجیه نماید، اشاره به حکم «امر به معروف و نهی از منکر» در قرآن است. امر به معروف و نهی از منکر فی‌نفسه یک نهاد اجتماعی جهت هنجارمند نمودن کنش‌های افراد جامعه در مسیر ارزش‌هاست. این نهاد از سویی اثبات‌کننده نقش تک‌تک افراد در شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی است و از سوی دیگر خود در قالب یک نهاد اجتماعی به عنوان یک نهاد غیررسمی برای قالب‌زدن انتخاب‌های افراد تجویز شده است. اگر قرآن قضاوتی تاریک از تمام تأثیرات محیطی بر کنش‌های افراد داشته باشد، منطقاً نباید خود عزمی بر تأسیس نهادی اجتماعی جهت کنترل و تشویق صورت‌هایی از کنش‌ها داشته باشد.

نکته دوم آنکه تأیید رابطه تعاملی میان فرد و نهاد به معنای انطباق نهادگرایی قدیم با اقتصاد اسلامی نیست؛ چراکه تفاوت‌های بسیار زیادی در مبانی هستی‌شناختی و روش‌شناختی اقتصاد اسلامی با آنچه نهادگرایان قدیم بیان می‌کنند وجود دارد؛ از این رو آنچه از نهادگرایی نتیجه می‌شود با نتایج برآمده از نگاه اسلام به انسان اقتصادی تفاوت معناداری خواهد داشت. نهادگرایی قدیم هویت انسان را صرفاً با بررسی تاریخی و در یک جغرافیای خاص تعریف می‌کند؛ حال‌آنکه قرآن در کنار پذیرش عوامل فرهنگی و جغرافیایی بر شاکله شخصیتی انسان، او را برخوردار از ذاتی لایتغیر و فرازمانی به نام

*. گویند: آن دینی که پدران خود را بر آن یافتیم ما را کفایت است. آیا باید از پدران خود هر چند مردمی جاهل بوده و به حق راه نیافته باشند باز پیروی کنند؟

«فطرت» می‌داند که در هر نقطه از زمان و مکان، جهت‌گیری‌های اساسی معرفتی و گرایشی انسان را قضاوت می‌کند. تفاوت پذیرش یا نفی عنصر فطرت در وجود انسان، در عیاربندی معارف و گرایش‌هاست. نتیجه نگاه انسان‌شناختی نهادگرایی قدیم آن است که در کنار پذیرش تفاوت‌های فرهنگی، این تفاوت‌ها رسمیت و اعتبار یافته و غیر قابل قضاوت فرض می‌شوند؛ برای مثال در این نگاه اگر جامعه ایران و انگلیس در گرایش‌های خود متفاوت باشند، هر دو به اقتضای خود رسمیت داشته و مقایسه آنها با یکدیگر و ارزش‌گذاری‌شان در مقایسه با یکدیگر امری خطاست. در این نگاه ممکن است ارتباط دیالکتیکی فرد و نهاد، در یک سیر تاریخی، آنها را به سمتی بکشاند که هیچ وجه اشتراکی میان فرد ساخته‌شده در دامن نهاد با انسان امروز و دیروز وجود نداشته باشد و نهادهایی در جامعه رسوب یابد که هیچ نوع وجه اشتراکی با نهادهای امروزی نداشته باشد.

اما در نگاه اسلامی، از آنجاکه فطریات عنصر ثابت بوده و میزان انطباق در معرفت و گرایش‌ها با آن عیار قضاوت است، لذا از سویی همواره به‌واسطه آثار فطرت در شخصیت و سازه‌های نهادی، وجهی از اشتراک میان آنها باقی است و از سوی دیگر مبتنی بر آن می‌توان هم از انسان تراز و هم از جامعه تراز سخن گفت. ترازمندی نتیجه انسان‌شناسی اسلامی است و این یعنی از منظر اسلامی، تمام فرهنگ‌ها قابل قضاوت و ارزش‌گذاری هستند. نهادگرایی قدیم هر چند ادعای غیرهنجاری بودن دارد، اما مبتنی بر روش ژنتیکی و اخلاق داروینی، در یک سیر تاریخی به شکلی از تطورات سرگردان ساری در افق مادی عنوان «تکامل» نهاد و با این لفظ آن را از حیث اخلاقی تأیید می‌کند. نهادگرایان قدیم خصوصاً *وېلن* با تبیین‌هایی الحادی سعی بر توضیح تکامل در اقتصاد و ساختارهای اجتماعی داشتند؛ اما نگاه هستی‌شناسانه قرآن تکامل را بدون توجه به افقی غیرمادی نمی‌پذیرد. در همین راستا می‌توان به آیاتی چون «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»* (بقره: ۱۵۶) و «بَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»** (انشقاق: ۶) اشاره داشت که حرکت کمالی را در نسبت با تعالی قدسی تعریف می‌کند. همچنین تکامل اجتماعی از نگاه اسلامی، امری

*. ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم.

** ای انسان! تو در راه پروردگارت تلاش می‌کنی و بالأخره او را دیدار خواهی کرد.

جبری همچون تکامل ژنتیکی در موجودات نیست؛ بلکه از معبر اراده و انتخاب انسان‌ها عبور کرده و ممکن است نتایج برآمده از اراده یک قوم در جهت کمال نبوده و فقه‌قربانی تفسیر شود.

تبیین رابطه تعاملی میان فرد و نهاد

در بخش پیشین با رجوع به قرآن نشان داده شد که میان فرد و نهاد رابطه‌ای دوسویه در جریان است. در این بخش سعی بر آن است با تحلیل‌های عقلی، مکانیزم رابطه دوسویه میان فرد و نهاد، مبتنی بر توالی خطی کنش ارادی تبیین گردد تا روشن شود کانال‌های این تأثیر و تأثرات به چه نحو و از چه دلانی است. مقدمتاً لازم است درباره مبانی و مراحل فعل ارادی صحبت شود و سپس مبتنی بر این مراحل رابطه دوسویه و نحوه اثرگذاری فرد و ساختار در هم تبیین گردد.

مراحل متوالی تحقق فعل ارادی

فلسفه فعل (Philosophy of Action) که جدیداً شاهد اقبال به آن از سوی فیلسوفان غربی می‌باشیم، موضوعات و مسائل متنوعی را شامل می‌شود که می‌توان به خودمختاری، مسئولیت کیفری، عمل مشترک، اراده آزاد، نظریه تصمیم، دلایل و توجیحات فعل و ... اشاره داشت. فعل و تحلیل‌های پیرامونی آن از جمله موضوعاتی است که در فلسفه اسلامی از دیرباز بدان توجه شده و مباحث عمیقی درباره آن طرح گشته است. از آن جمله ذکر شکلی از توالی خطی و مراتب پی‌درپی برای تحقق یک فعل است؛ برای مثال ملاصدرا در آثار خود چندین بیان متفاوت از مراحل تحقق فعل ذکر نموده است. ایشان در کامل‌ترین تبیین خود، مراحل تحقق فعل را بدین ترتیب ذکر می‌نماید: ۱. تصور فعل، ۲. تصدیق فایده فعل، ۳. برانگیخته شدن شوق، ۴. شکل‌گیری شوق شدید، ۵. اراده (اجماع)، ۶. انبعاث قوه محرکه عضلات (الشیرازی، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۳۵۴-۳۵۶). شهید مطهری رحمته‌الله مراحل ذیل را برمی‌شمارد: ۱. تصور فعل، ۲. تصدیق اثر فعل، ۳. هیجان شوقی، ۴. سنجش و مقایسه، ۵. عزم و اراده (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۶۲۲). مصباح یزدی نیز در چندین بیان متفاوت به ذکر این مراحل پرداخته است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۲۸۵-۲۸۶/ همو، ۱۳۹۰، ج ۲، صص ۴۹۴ و ۵۰۴). توالی خطی تحقق فعل ارادی از منظر ایشان بدین صورت

خواهد بود: ۱. تصور فعل، ۲. تصدیق فایده و نتیجه فعل، ۳. شوق ضعیف به نتیجه فعل، ۴. شوق ضعیف به فعل، ۵. شوق مؤکد، ۶. اراده فعل، ۸. تحریک عضلانی و انجام فعل. از مجموع مراحل ذکرشده توسط اندیشمندان اسلامی می‌توان مراحل تحقق عمل را در سه لایه کلی تحت عنوان لایه ادراکی، لایه گرایشی و لایه کنشی دسته‌بندی نمود؛ به‌نحوی که هر لایه شامل چندین مرتبه از مراحل تحقق فعل باشد. آنچه در این مجال پایه تحلیل قرار خواهد گرفت به صورت دسته‌بندی ذیل خواهد بود:

۱. لایه ادراکی

≠ تصور فعل

≠ تصور و تصدیق فایده عمل

۲. لایه گرایشی

≠ میل و انگیزه

≠ برطرف کردن تعارض امیال

≠ به‌وجود آمدن شوق ضعیف

≠ شوق مؤکد

≠ اراده و تصمیم بر انجام فعل

۳. لایه کنشی

≠ دراختیار گرفتن قوای جسمی و تحریک آنها در جهت انجام فعل

≠ تحقق صورت عینی فعل (به شرط اینکه زمینه واقعاً فراهم باشد و مانع بیرونی واقعاً وجود نداشته باشد).

حال با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌توان این سؤال را پرسید که اگر ادعا بر آن است که در یک دیالکتیک دوسویه نهادهای اجتماعی بر ترجیحات افراد تأثیر داشته و انتخاب‌های افراد را قالب می‌زنند و همچنین افراد با کنش‌های خود بر تکوین نهادهای اجتماعی مؤثر هستند، جایگاه نهادهای اجتماعی در توالی خطی منتهی به عمل کجاست؟ و تعامل دوسویه چگونه صورت می‌یابد؟ در ادامه سعی بر آن است به پرسش فوق در سه لایه ادراکی، گرایشی و کنشی پاسخ داده شود.

مکانیزم ارتباط دوسویه میان فرد و نهاد

به گفته نورث «نهادها مهم می‌باشند» (North, 1994) و امروزه اهمیت آن تقریباً برای همه اقتصاددانان روشن است. در دوره کنونی فهم زمینه‌ها و روابط نهادی و پیرایش آنها به یکی از موضوعات اصلی اقتصاد برای ایجاد توسعه اقتصادی بدل گشته است. باید توجه داشت که بدون فهم مکانیزم‌های ارتباط دوسویه میان فرد و نهاد، نمی‌توان به فهم دقیقی از مختصات نهادها دست یافت و بالتبع نمی‌توان قدمی در مسیر اصلاحات نهادی طی نمود. ۱۷ در این بخش مبتنی بر توضیحات ارائه‌شده در خصوص لایه‌های بینشی، گرایش و کنشی افعال، سعی بر آن خواهد بود دلان‌های ارتباطی میان فرد و نهاد فهم شده و تبیین گردد.

تعامل دوسویه در لایه بینشی فعل

افراد در موقعیت‌های مختلف، از درون خود نیازی را احساس کرده و در صدد تأمین آن برمی‌آیند. انسان پیش از آنکه نیازی را تأمین نماید می‌بایست به این سؤال که «این نیاز چگونه و به چه شیوه برطرف می‌شود؟» پاسخ دهد. انتخاب یک صورت کنشی برای رفع نیاز و خواسته درونی در کنه خود، خارج از دو منبع نخواهد بود؛ پاسخ سؤال فوق یا نتیجه تقلید از دیگران است و یا ماحصل ابتکار در ساختن صورتی جدید.

تقلید اولین منبعی است که فرد به آن در مواجهه با سؤال فوق رجوع می‌کند. تقلید و سعی بر شبیه‌سازی رفتاری از مهم‌ترین عوامل تکوین و تثبیت نهادهای اجتماعی است. مقصود از تقلید در مقام تصور فعل، رجوع به مجموعه صورت‌های کنشی انباشته‌شده در ذهن و بازخوانی آنهاست که به واسطه تجربه زیستی در کنار دیگران در وعاء خیالی او انباشته شده است. توضیح آنکه انسان در بدو تولد، طبق آیاتی چون «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»* (نحل: ۷۸) هیچ علمی، چه از نوع تصورات و چه از نوع تصدیقات، به همراه ندارد. هر چند او پس از تولد از طریق ابزارهای ادراکی با محیط ارتباط علمی برقرار می‌کند، اما در مواجهه با تصوراتی که از راه ادراک در اختیار او قرار می‌گیرد، متأثر از محیط پیرامونی است. به مرور و با مشاهده

*. و خدا شما را از بطن مادران بیرون آورد در حالی که هیچ نمی‌دانستید و به شما گوش و چشم و قلب اعطا کرد تا شکر به جای آرید.

کنش‌های دیگران، وعاء خیالی او، انبار صورت‌هایی از افعال مختلف خواهد شد. محیط پیرامونی او صورت این کنش‌ها را آماده کرده و در اختیار او قرار می‌دهد و او با قوای ادراکی این صورت‌ها را در ظرف خیال انبار می‌نماید.

هر چند با گذر زمان و افزایش تنفس فرد در پناد فرهنگی، شعاع ظرف ذهنی او افزایش می‌یابد، اما بدون تردید در هر نقطه از زمان، وعاء ذهنی افراد کرانمند بوده و کرانه‌های آن وابسته به تجربیات زیستی اوست؛ به عبارت دیگر مجموعه ضبط‌شده در حافظه انسان بدون مرز نبوده و تعداد محدودی از صورت‌های ممکن را در خود جای داده است. اینکه کرانه‌های آن تا کجاست و چه صورت‌های ممکن در آن جای دارند، یکی از عوامل اساسی شکل‌گیری ساختارها و الگوهای کنشی خواهد بود؛ چراکه مجموعه انتخاب‌ها و صورت‌های کنشی فهرست‌شده برای فردی در جامعه «الف» با فهرست صورت‌های کنشی فردی در جامعه «ب» تفاوت خواهد داشت. تفاوت در فهرست انتخاب‌ها، تفاوت در کنش‌ها را نتیجه خواهد داد. کرانمندی وعاء خیالی و وابستگی کرانه‌های آن به تجربه و زیست اجتماعی افراد اولین تأثیری است که نهادهای اجتماعی در انتخاب‌های افراد خواهند داشت.

برای مثال، یک کودک در یک خانواده مسیحی، با احتمال بسیار زیاد، تجربه مشاهده فعل نمازخواندن به سبک مسلمانان را نخواهد داشت؛ لذا این صورت کنشی در ظرف آگاهی او ذخیره نخواهد شد و اگر روزی احساس نیاز به گفت‌وگو با وجودی فرامادی داشته باشد، آن شکل از ارتباط و کنش، داخل در دایره انتخاب‌های او نخواهند بود. در این خصوص حضرت رسول ﷺ چنین بیان می‌دارند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَمَا يَزَالُ عَلَيْهَا حَتَّى يُعْرَبَ عَنْهَا لِسَانُهُ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجْسِئَانِهِ»* (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۴۲۶)؛ به عنوان مثالی دیگر می‌توان به محدودیت‌های تکنولوژیکی در تولید کالاهای مختلف اشاره داشت که منجر به محصورشدن روش‌های تولید و تحمیل اقتضائات خود بر میزان حجم و کیفیت تولید می‌شود.

* هر مولودی بر اساس فطرت [توحید] به دنیا می‌آید و پیوسته بر آن است تا آنکه زبانش از آن پرده بر می‌دارد؛ اما پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی بار می‌آورند.

نکته فوق یاریگر ما در شناسایی مختصات بینشی نهادهای اجتماعی خواهد بود؛ بدین صورت که تجربه زندگی اجتماعی مشترک منتج به اشتراک در محتوای صورت‌های کنشی انباشته‌شده در ظرف ذهنی افراد آن جامعه می‌شود. این شباهت و این اشتراک سبب تجانس و شباهت‌های بسیاری در الگوهای رفتاری افراد آن جامعه خواهد شد؛ فلذا الگوهای تکراری و مشابه در رفتار اعضای یک جامعه و مشاهده آنها مسیری مهم برای دستیابی به مخزن بینشی اجتماع و کشف مرزهای نهادی آن جامعه می‌باشد.

در کنار کنش‌های تقلیدی، ابتکار در عمل منبع دومی است که فرد از آن برای پاسخ به سؤال از چگونگی تأمین خواسته‌های خود، مدد می‌گیرد. مقصود از ابتکار در عمل بدان معناست که فرد کنشی را انجام دهد که به صورت تام منطبق با هیچ‌یک از صورت‌های ذخیره‌شده در ظرف ذهنی او نباشد. ابتکار او می‌تواند با ایجاد ترکیب از صورت‌های پیشینی باشد یا قسمی از آن را از صورت‌های پیشینی اخذ نماید و یا آنکه تماماً بدون هیچ نوع بازخوانی از حافظه تحقق یابد. کنش فرد به هر میزان مستقل از تقلید باشد، به همان میزان ابتکاری بوده و شعاع فردانیت فرد را ترسیم می‌کند. نگاه به پیرامون و زندگی شخصی خود، به‌راحتی این ادعا را اثبات می‌کند که درصد بسیار اندکی از انتخاب‌ها و کنش‌های ما به صورت ابتکاری شکل می‌گیرند.

ابتکار در صورت‌سازی جدید، منجر به افزایش صورت‌های ذخیره‌شده در انبار ذهن اجتماع می‌شود؛ چراکه به محض تحقق خارجی آن، توسط اطرافیان مشاهده شده و در کنار صورت‌های موجود در ظرف ذهنی آنها انبار و در مراحل بعدی به عنوان یک گزینه کنشی به فهرست کنش‌های آنها افزوده می‌شود. می‌توان گفت در یک نگاه تاریخی، خزانه معرفتی جامعه همگی ماحصل انباشت ابتکارات پیشینیان ماست که از طریق آموزش‌های رسمی و غیررسمی به ما انتقال یافته و ما نیز به زعم خود صورت‌هایی بر آن افزوده و به نسل بعدی انتقال خواهیم داد. دقت در این موضوع روشن خواهد کرد که در مقام تصور فعل، از سویی رفتارهای افراد متأثر از ساختارهای آن جامعه می‌باشد و از سوی دیگر انبساط و انقباض کرانه‌های آن، تابعی از ابتکارات فرد فرد آنهاست. این در واقع یکی از جنبه‌های ارتباط دیالکتیک بین «فرد و نهاد» یا به عبارت دیگر «عامل و ساختار» یا در سطحی بالاتر «فرد و جامعه» است.

تعامل دوسویه علاوه بر مقام تصور فعل، در مقام تصور و تصدیق فواید یک انتخاب و قضاوت ارزشی در خصوص مفید یا مضر بودن آن نیز ادامه دارد؛ چراکه فرد در تفسیر، تصدیق و ارزیابی ارزشی آثار پدیده‌ها هم متأثر از داشته‌های فطری خود است و هم متأثر از باورهای مسلط و رسوب‌یافته در جامعه می‌باشد که او به تبعیت در روند اجتماعی شدن خود آنها را پذیرفته است. توضیح بیشتر آنکه علم را می‌توان در دو ساحت ثبوتی و اثباتی مورد بررسی قرار داد. در ساحت ثبوتی گزاره‌ای علم خوانده می‌شود که کاشف از واقع باشد؛ اما در ساحت اثبات، عنوان علم به گزاره‌های موجهی نهاده می‌شود که باور به کاشفیت آنها وجود دارد. اگر علم به معنای اثباتی آن تعریف شود، یعنی آنچه به شکل باور موجه در محیط‌های آکادمیک و جوامع علمی و حتی عموم جامعه در جریان است، در آن صورت به هیچ‌وجه نمی‌توان نقش فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی و همچنین تصدیق و رد دیگران را بی‌تأثیر در تکوین یک مجموعه معرفتی دانست.

فهم و تشخیص فواید یک انتخاب حتی در مقام تعریف منفعت، متأثر از باورها و ارزش‌های رسوب‌یافته در جامعه است. فهم آثار کنش‌ها و قضاوت در خصوص آنها در یک مجموعه معرفتی متأثر از باورهای پیشینی است. در این خصوص اشاره به الگوواره یا پارادایم‌های مسلط در جامعه که توسط توماس کوهن در کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» طرح شده است (Kuhn, 1970, p.viii) می‌تواند راهگشا باشد. هر چند کوهن آن را برای اعضای یک جامعه علمی طرح کرده است، اما محدودیتی در تسری آن به متن کل جامعه وجود ندارد. هر فرد، واقعیات پیرامونی خود را در متن یک چارچوب و الگوواره نظری تحلیل می‌کند. مقصود از چارچوب و الگوواره نظری، مرزهایی از باورهای مؤثر در تصور، تصدیق و قضاوت فواید یک فعل خاص است که فرد به دلایل مختلف، باور به صدق آنها داشته و یا حتی آنها را بدیهی فرض می‌کند و این مرزها، زیر گرد عادت نامرئی شده‌اند. باور به صدق گزاره‌ها و عادت به آن منجر خواهند شد که فرد به‌طور ناخودآگاه، استدلال‌ها، نتایج و تصدیقات خود را به سمتی که آغشته به رنگ و بوی این باورهاست، هدایت کند. عبور از مرزهای این چارچوب‌ها و عادت‌های ذهنی بدون ایجاد تردید و درهم‌شکستن همه باورها در تمام سطوح توجیهی یک گزاره، رخ نخواهد داد؛ اما این اتفاق

از آنجاکه مرزهای آن زیر گرد عادات و بداهت‌های وهمی، دفن شده‌اند، به‌سادگی میسر نیست.

رسوب این باورها و قالب‌بندی این چارچوب نظری در ذهن افراد به‌طور عمده حاصل تلقین مکرر اطرافیان و برننافتن تردید از سوی «تک‌تک» آنها در خصوص این مرزهاست. باید گفت اعضای جامعه، دست به دست هم داده، بلوک‌های این چارچوب‌ها و باورهای نظری را در ذهن یکدیگر چیده و آن را مفصل‌بندی می‌کنند؛ این بدان معناست که تک‌تک افراد نقش مؤثر در رسوب این باورها دارند. هر فرد به میزان اثر خود، باورها را در ظرف اجتماع رسوب می‌دهد و در گام بعد همین باورها انتخاب‌های افراد را قالب می‌زنند و این به نحوی تعامل دوسویه میان فرد و نهاد در مقام تصور و تصدیق آثار یک کنش است.

باورهای رسوب‌یافته، در درازمدت بیشترین نقش را در شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی و توده‌شدن آن ساختارها به شکل نهادهای اجتماعی خواهند داشت. تفسیر ما از وضع موجود و اینکه یک فعل، ما را از وضع موجود به وضعیت مطلوب نزدیک خواهد کرد یا خیر، تابع باورهای ماست؛ برای مثال اگر باور به آخرت داشته باشیم و باور به این داشته باشیم که صدقه، قرض به خداست و در جهان دیگر جبران خواهد شد، صدقه‌دادن را بدون منفعت نخواهیم دانست. ولی اگر باور به جهان آخرت و جبران آن توسط خداوند نباشد، صدقه به نیازمندان ذیل کنش‌های زیان‌آور فهم خواهد شد. باورها و پارادایم نظری پذیرفته‌شده توسط افراد، محتوای دوگان‌هایی چون هزینه-سود، منفعت-ضرر، مصلحت-مفسده و خیر-شر را در خصوص آثار کنش‌ها و افعال متعدد، تعریف خواهند کرد. این مقولات نقش مهمی در حسن و قبح یک فعل در منظر فرد خواهند داشت.

از آنجاکه انسان به مقتضای فطرت خود، گرایش به انتخاب فعلی دارد که آن را احسن تشخیص داده، بدان معنی که در آن خیر و مصلحت بیشتری در مقایسه با گزینه‌های جایگزین فهم نموده است، می‌توان نقش فرد را در کنار جامعه و ساختارهای شناختی تلقین‌شده از سوی محیط مشاهده کرد؛ همچنین داشته‌های فطری او می‌توانند یاریگر او در مقام اشراق علم بوده و باور به آن را مانع شده یا جواز دهد. نتیجه اینکه، الگوواره‌ها و باورهای ذهنی افراد که دیگران در تلقین آنها به او نقش فعال داشته‌اند، در کنار بدیهیات

فطری، یکی از عوامل اساسی در کانالیزه کردن رفتار فرد در قالب هنجارهای خاص خواهند بود.

تعامل دوسویه در لایه گرایشی فعل

گرایش به سمت یک انتخاب متأثر از دو مقوله است: مقوله نخست، نیازی است که تأمین آن توسط آثار آن کنش خاص محقق می‌شود و مقوله دوم هزینه‌هایی است که فرد باید برای رفع آن نیاز به واسطه انتخاب یک صورت کنشی خاص متحمل شود. نهادها اساساً پیرامون نیازها تشکیل می‌شوند و می‌توان آنها را الگوهای نرم‌افزاری برای تأمین نیازهای انسان‌ها دانست. این موضوع توضیح‌دهنده نقش اصیل فرد و نیازهای او در شکل‌گیری نهادهاست.

همان‌طور که فرد برای بقا و ادامه حیات اجتماعی خود نیازمند دیگران است، متقابلاً دیگران نیز به نحوی نیاز به تعامل با فرد دارند. این واقعیت منجر به آن است که نیازهای درونی و تلاش‌های فرد برای ارضای آنها در کانالیزه کردن و طیف‌بندی کنش‌های متقابل از سوی محیط پیرامونی، مؤثر باشد. حتی نوزادان یک‌روزه نیز نیازها و خواسته‌هایی دارند که با زبان خاص خود بیان داشته و بر رفتار افرادی که مسئول مراقبت از آنها می‌باشند اثر گذاشته و گرایش آنها را به انجام برخی کنش‌ها در تعامل با او هدایت می‌کنند. این اثر با بالغ شدن افراد و رشد و افزایش نیازهای طرفینی به واسطه بر عهده گرفتن نقش‌های اجتماعی و افزایش شعاع قدرت و نفوذ اجتماعی، افزایش خواهد یافت.

هر چند نیازها مقوله‌ای فردی هستند، اما جامعه می‌تواند از یک‌سو در اولویت‌بندی آن نیازها مؤثر واقع شود و از سوی دیگر حتی نیازهایی را به صورت کاذب به فرد تلقین نماید. اینکه چه نیازی واقعی فهم شود و یا کدام نیاز بر سایر نیازها اولویت یابد به نسبت بسیار زیادی وابسته به باورها و ارزش‌های ذهنی افراد است. در بخش پیشین توضیح داده شد که چگونه باورها و ارزش‌های افراد در یک تعامل دیالکتیک بین فرد و جامعه مفصل‌بندی می‌شود؛ لذا در ادامه جهت حفظ اختصار سعی بر آن خواهد بود صرفاً به مقوله دوم یعنی هزینه‌های انتخاب تمرکز شود.

پیش‌تر توضیح داده شد که افعال انسان در کنه خود یا حاصل ابتکارش در صورت‌سازی یک کنش جدید است و یا حاصل تقلید او از محیط پیرامونی؛ همچنین بیان شد که درصد کمی از انتخاب‌های ما حاصل ابتکار فردی است. این سؤال قابل طرح است که چرا در مقام انتخاب، افراد رجوع بیشتری به بازخوانی کنش‌های انباشته در خزینه ذهنشان دارند و کمتر دست به ابتکار می‌زنند؟ از جمله عوامل مؤثر در این پدیده سختی و هزینه‌های* بیشتر کنش ابتکاری در مقایسه با کنش تقلیدی است؛ چراکه «انسان همواره گرایش به انتخاب فعل اخف و اسهل دارد» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸).

صورت‌بندی سبک جدید کنشی در مقایسه با تبعیت و تقلید از دیگران هزینه بیشتری می‌طلبد. به راحتی می‌توان اختلاف در هزینه و یا به عبارت دیگر سادگی و سختی در انتخاب‌ها را در رجوع به دو منبع تقلیدی یا ابتکاری احساس کرد. شکاف در هزینه‌ها می‌تواند بسان یکی از لایه‌های قطور ساختارهای اجتماعی که میل و انگیزه افراد را در انجام‌دادن برخی کنش‌ها قالب‌گذاری می‌کند، مورد اشاره قرار گیرد. وجود همین شکاف در هزینه‌ها خود عامل همگرایی انتخاب‌ها در یک اجتماع شده و نتیجتاً منجر به قابل‌پیش‌بینی‌تر شدن کنش‌ها می‌شود.

شکاف در هزینه‌ها حتی منجر به افزایش فشار جامعه بر پیروی فرد از الگوهای تثبیت‌یافته در جامعه در مقام انتخاب می‌شود؛ توضیح آنکه بسیاری از مبادلات نافع میان افراد به واسطه بی‌اعتمادی زیاد به یکدیگر یا ناتوانی در کاهش عدم اطمینان شکل نمی‌گیرند (گروینوگن، اسپتھوون و برگ، ۱۳۹۱، ص ۱۴). نااطمینانی را به دو طریق می‌توان کاهش داد: یا افراد می‌بایست هزینه‌های گزافی جهت کسب اطلاعات از رفتار طرف معامله جهت افزایش قدرت پیش‌بینی خود متحمل شوند و یا طرفین مبادله در یک تفاهم ضمنی برد- برد، ملزم به تبعیت بخش عظیمی از الگوهای کنشی از پیش موجود شوند. تبعیت افراد از الگوهای کنشی شناخته‌شده، عاملی برای پیش‌بینی‌پذیرتر شدن انتخاب‌های افراد و کاهش هزینه‌های کسب اطلاعات خواهد بود. جامعه برای ایجاد تعامل نیازمند درصد مقبولی از پیش‌بینی‌پذیر شدن کنش‌هاست و گرنه به ناچار می‌بایست هزینه‌های گزافی را

* مقصود از هزینه معنای وسیع و عام آن است.

پرداخت نماید. همین عامل، انگیزه‌ای مضاعف برای جامعه ایجاد می‌کند تا افراد را در صورت خروج از چارچوب‌های هنجاری خاصی، تنبیه نمایند. استفاده از ابزارهای تنبیهی در مبادلات مثل جریمه فسخ قرارداد یا عدول از تعهدات شکل واضحی از این فشارهای بیرونی بر هنجارمندشدن کنش‌های افراد در جامعه است.

از سوی دیگر بالابودن هزینه‌ها و سختی کسب اطلاعات عاملی برای تمسک افراد به ایدئولوژی و باورهای معرفتی خود خواهد بود. ایدئولوژی همان چارچوب نظری است که اطلاعات در آن درک شده و معنا می‌یابند. اطلاعات ما در خصوص محیط پیرامون بسیار اندک است؛ اما در مقام عمل، از تحلیل و تفسیر داده‌ها بی‌نیاز نیستیم. اینجاست که ایدئولوژی نقش بسیار مهمی در تفسیر و رمزگشایی از داده‌های اندک به‌دست‌آمده از محیط پیرامون خواهد داشت. ایدئولوژی با تخمین اطلاعات، خلأ نبود اطلاعات لازم را پر می‌کند و یکی از علل اصلی گرایش به آن بالابودن هزینه جمع‌آوری اطلاعات است.

در کنار موارد فوق باید اشاره داشت که انسان‌ها غالباً از نوعی مانایی و اینرسی رفتاری برخوردار هستند. اینرسی رفتاری نتیجه گرایش طبیعی و روانی در شرایط برابر به سمت انتخابی است که نسبت به آن علم بیشتر داشته و در مقابل گریز از فعل و انتخابی است که درصد جهل به آن بیشتر است. تجربه یک فعل افزایش علم نسبت به آن و نتایجش را به همراه خواهد داشت. همین علم، عموماً و نه به‌طور مطلق در گام بعدی، تمایل به تکرار آن را نسبت به گزینه‌ای که تاکنون تجربه نشده و لذت آن چشیده نشده است، بیشتر خواهد کرد. تکرار این عمل، فاصله معرفتی عمل تجربه‌شده با سایر اعمال را بیشتر کرده و در حالت افراط، به عادت مبدل خواهد کرد. در این صورت شکاف معرفتی از حد گذشته و سایر گزینه‌ها از کانون گرایشی او دور شده و به حاشیه رانده می‌شوند و بعد از تبدیل آن فعل به عادت، تو گویی فقط یک گزینه پیش پای فرد برای انتخاب و عمل باقی می‌ماند. علاوه بر تجربه شخصی فرد و ایجاد انس و گرایش نسبت به برخی از رفتارها، شدت تکرار و همچنین مطالبه تکرار توسط محیط پیرامون، می‌تواند نقش معرفت‌زایی برای او داشته و موجد انس و گرایش بیشتر نسبت به طیفی از رفتارها و انتخاب‌ها باشد. در مقابل عدم تکرار و عدم انتخاب از سوی دیگران و همچنین عدم مطالبه آن از فرد توسط دیگران انس به آن رفتار را در فرد کاهش داده و حتی به هراس از انجام آن سوق می‌دهد؛ چراکه

تکرار از سوی دیگران و مشاهده نتایج یک عمل برای دیگران و افزایش تعداد این تکرار، معرفت به آن عمل را - مثلاً در شکل افزایش مهارت - بیشتر خواهد کرد و سبب نزدیک‌تر شدن آن به کانون گرایشی فرد در بزنگاه‌های انتخاب خواهد شد.

اراده و خواست جامعه یکی دیگر از ابزارهایی است که نهادها از طریق آن گرایش‌های افراد را سمت‌وسو داده و قالب‌ریزی می‌کنند. امکان عدم انطباق کامل باورها و نظام ارزشی یک فرد با باورها و ارزش‌های مسلط در جامعه وجود دارد و ممکن است فرد در بسیاری از مصادیق کنشی، اراده خود را در تنافی با خواست جامعه فهم کند؛ اما توان غلبه بر اراده جامعه را نداشته و خود را مقهور آن مشاهده نماید. می‌توان گفت افراد مرزهای سخت و قطور ساختارهای اجتماعی را در تنافی اراده خود با اراده و خواست جمع احساس می‌کنند. اینکه تنافی اراده فرد با اراده جمع چگونه و تا چه حدی می‌تواند پایه‌گذار ساختارهای اجتماعی باشد نیازمند توضیح است.

مقصود از اراده جمع، هژمونی ارزش‌های مشترک در جامعه است. در این خصوص باید بیان داشت که تکرار کنش‌های مختلف پیرامون انسان، تابعی از باورها و ارزش‌های مسلط و مشترک در جامعه است. نتیجه باورها و چارچوب‌های نظری مشترک، اشتراک و تشابه در موصوف نمودن افعال به خوب یا بد خواهد بود. اشتراک در تعریف چنین مقولاتی عقلانیت و نظام ارزش‌گذاری خاص مبتنی بر خود را ترتیب خواهد داد و بالطبع هنجارهای خاصی را در جامعه مسلط خواهد نمود. تسلط هنجارها منجر به شکل‌گیری درجاتی از انتظارات رفتاری در بسیاری از موقعیت‌های اجتماعی می‌شود؛ بدان معنا که افراد پیش‌بینی می‌کنند یا به تعبیر صحیح‌تر انتظار دارند که در موقعیت «الف»، طیف کنشی «ب» از سوی فردی که در مقام تعامل با او هستند انتخاب شود و اگر کنش‌های انتخاب‌شده توسط آن فرد خارج از طیف کنشی «ب» تفسیر شود، قضاوت افراد جامعه نسبت به آن کنش همراه با بار ارزشی مثبت نخواهد بود. «فشار همتایان» (Peer pressure) مثال ملموسی از انتظارات رفتاری در جامعه پیرامونی افراد است که آنها را ملزم به رفتار الگومند و مورد انتظار می‌نماید. فشارهای پیرامونی و هژمونی ارزش‌های مشترک مضاف بر الزام افراد به تبعیت از الگوهای رفتاری مورد انتظار، عاملی مؤثر در پایداری و تسری این الگوها در بستر زمان می‌باشند.

اینکه اراده جمع از اراده فردی حمایت کرده و آن را تشویق کند یا در تنافی با آن به سمت تنبیه حرکت نماید، وابسته به قضاوت ارزشی صورت گرفته در خصوص کنش یک فرد است. همچنین شدت واکنش جمع وابسته به میزان سلطه ارزش‌ها در جامعه است. هر چه دامنه مقبولیت، عمق نفوذ و سختی رسوب باورها بیشتر باشد، سلطه و هژمونی ارزش‌های برآمده از آنها بیشتر بوده و عکس‌العمل جامعه در حمایت و یا مقابله با یک کنش خاص شدیدتر می‌شود. اگر یک کنش هم‌راستا با باورهای سخت و عمیق جامعه تفسیر شود، ممکن است کنشگر بسان یک قهرمان تشویق شده و یا حتی جامعه او را در زمره قدیسین به شمار آورد؛ در مقابل اگر رفتار او در تنافی با هسته سخت باورهای اجتماعی فهم شود حتی ممکن است اراده جمع به سمت حذف آن کنشگر برخیزد.

این نکته را نیز باید افزود که تأثیر اراده جمعی بر کنش‌های افراد، مضاف بر شدت کنش جمعی، وابسته به آستانه تحمل فرد در قبول هزینه‌های گسستن رشته‌های ارتباطی با دیگران است؛ لذا باید گفت آستانه تحمل افراد، عاملی است که افراد را در پذیرش و شکل‌گیری و تسری عمومی نهادها صاحب اثر قرار می‌دهد. اراده جمعی تا جایی تأثیر خواهد داشت که از آستانه تحمل فراتر نرود؛ لذا مضاف بر نیازهای افراد که پایه و بنیاد شکل‌گیری نهادها را شکل می‌دهند، آستانه تحمل افراد جامعه نیز دلانی برای تأثیرگذاری افراد در صورت‌بندی نهادها هستند.

در خصوص فهم آستانه تحمل فرد در پذیرش گسستن رشته‌های ارتباطی با جمع می‌توان این‌گونه توضیح داد که انسان جدا از دیگران، به‌شدت در تأمین رفاه خود در تنگنا بوده و بدون تعامل با آنها کیفیت تأمین نیازهای زیستی‌اش تنزل خواهند یافت. او بدون تعاون و تعاضد با دیگران حتی ممکن است قادر به ادامه حیات نباشد. حفظ این ارتباط در درجه اول و افزایش مزایای اکتسابی از تعامل با دیگران در درجه دوم انگیزه‌ای است که خوش‌آمد و اکراه دیگران را در قبال کنش‌های صورت گرفته از سوی انسان به عنوان یک عامل بسیار مهم در کنار گرایش‌های فطری او قرار داده و در تعیین وزن گرایشی انسان به سمت یک کنش و انتخاب، به جامعه نقش فعال می‌دهد. صورت شدید و محسوس‌تر این نقش را می‌توان در رفتار و انتخاب‌هایی که انسان جهت حفظ آبروی خود - که همانا

می‌توان آن را به خوش‌آمد و نگاه از سر حسن دیگران به مجموعه رفتار، شخصیت و شأن یک فرد تفسیر کرد- انجام می‌دهد، ملاحظه کرد.

نتیجه اینکه نیاز فرد به تعامل با دیگران او را در مقابل ارزش‌های دیگران خاضع می‌نماید؛ چراکه تعامل یک کنش دوسویه است. باید فرد در نگاه سمت مقابل از شأنیت تعامل برخوردار باشد تا این تعامل شکل‌گرفته و تداوم یابد. عدم رعایت ارزش‌ها و هنجارهای مقبول دیگران و تأمین انتظارات آنها، منجر به فرسایش ارتباط فرد با آنها و در نهایت گسستن رشته‌های آن خواهد شد و تداوم این گسست در درازمدت او را به انزوا سوق داده و ارضای نیازهای او را با چالش مواجه خواهد نمود. در حقیقت هزینه و آسیب‌هایی که به فرد به واسطه گسستن ارتباط و تعاملش با دیگران تحمیل می‌شود، او را به خضوع و هم‌نوایی با ارزش‌ها و حفظ شأنیت تعامل وادار می‌کند. نقش‌های اجتماعی در واقع مسئولیت و مجموعه الگوهای رفتاری مورد انتظار در یک وضعیت اجتماعی است. حفظ شأنیت تعامل وقتی حاصل خواهد شد که افراد نقش‌های اجتماعی متناسب با آن وضعیت را به‌طور مقبول بر عهده گیرند و در مقابل از مزایا و منافع تعامل بهره‌مند شوند. قوانین، آئین‌نامه‌ها، ترتیبات نهادی و رویه‌های سازمانی عاملی است که می‌تواند مرزهای اراده جمعی را در پی‌ریزی نهادهای اجتماعی مرئی‌تر نموده و اراده عمومی در قبال هم‌نوایی یا ناهم‌نوایی کنش‌های افراد با ارزش‌ها و هنجارها را عینی‌تر کند. این مقولات می‌توانند مضاف بر مرئی‌نمودن یا قطورکردن مرزهای ساختاری موجود، مرزهای جدیدی را بنا نهند. قوانین می‌توانند هم نقش سلبی و هم نقش ایجابی در چارچوب‌گذاری انتخاب‌های افراد ایفا کنند. این مهم می‌تواند با لحاظ امتیازات و اختیاراتی ذیل قانون برای افراد یا گروه‌هایی خاص و عدم وضع آنها برای سایر افراد و گروه‌ها صورت پذیرد. در این مورد باید توجه داشت که قوانین بدواً توسط افراد وضع می‌شوند و سپس در قامت یک نهاد، انتخاب‌ها و رفتارهای افراد جامعه را قالب می‌زنند. این خود به‌وضوح دوسویه‌بودن این تأثیر و تأثرات را نمایش می‌دهد.

انسان در درون خود نسبت به آثار و نتایج یک فعل امیال مختلفی را احساس خواهد کرد. توضیح داده شد که نهادها می‌توانند در شکل‌گیری این امیال مؤثر باشند، اما آیا در رفع تعارضات میان امیال و شکل‌گیری شوق ضعیف به آن انتخاب نیز تأثیرگذارند؟ پاسخ

به این سؤال مثبت است. رفع تعارض میان امیال و ترجیح یک میل به میل دیگر به صورت غیرمستقیم می‌تواند متأثر از باورهای فرد باشد؛ برای مثال انسان‌ها تکویناً در وجود خود از آنجاکه مرکب از ساحتی مجرد و مادی می‌باشند، امیال متعالی و مادی را احساس خواهند کرد؛ اما اگر فرد باور به غیب نداشته و آخرت را دروغی بیش نداند در صورت تعارض، امیال مادی را بر امیال متعالی ترجیح خواهد داد. این سخن بدان معناست که تابع ترجیحات افراد به صورت غیرمستقیم متأثر از باورها و ارزش‌های رسوب‌یافته در ذهن افراد است. همچنین از آنجاکه شوق ضعیف حاصل رفع تعارض میان امیال است، بالتبع در این مرحله نیز نهادهای اجتماعی به صورت غیرمستقیم در ترجیحات فرد اثرگذار خواهند بود. شوق ضعیف همچون بذر در دل فرد کاشته می‌شود؛ ولی رشد و تبدیل آن به شوق مؤکد، نیازمند به توجه و تمرکز است. هر چه انتخاب مورد نظر بیشتر توجه فرد را به خود جلب نماید، بذر شوق در دل او رشد کرده و به شدت آن افزوده می‌شود. در این مرحله نهادها می‌توانند علاوه بر اثر غیرمستقیم در پدیدآمدن شوق ضعیف، با ترتیباتی که دارند، فاصله کنش‌ها را از کانون توجه افراد تنظیم نمایند. مصداق بارز این اقدام، تبلیغات تجاری است؛ شیوه‌های تبلیغاتی با تکرار خود کالاهای مختلف را در کانون توجه افراد قرار داده و بذر شوق به خرید آن کالا را در آنها پرورش می‌دهند و فرد متأثر از این اقدام در بزنگاه انتخاب، کالایی را که به کرات مشاهده کرده به کالای دیگر ترجیح می‌دهد.

آخرین مرحله در لایه گرایشی، اراده و عزم بر انتخاب و انجام فعل است. این مرحله ساحتی کاملاً فردی است و اجتماع و محیط پیرامونی به هیچ‌روی راه در آن ندارد. اراده تنها مقدمه‌ای است که فعل اختیاری را از فعل اجباری جدا می‌کند و به واسطه همین اراده است که فعل اختیاری به فرد نسبت داده می‌شود. شهید مطهری رحمته‌الله در این باره چنین بیان می‌دارند: انسان پس از مقایسه و سنجش و موازنه فواید و مضار، جانب ترک را ترجیح می‌دهد و در صورت دیگر جانب فعل را و در هر دو صورت آن چیزی که به فعل وجود می‌دهد و ضرورت می‌بخشد همانا ترجیح و انتخاب و اراده خود انسان است. پس درست است که هر فعلی از افعال انسان اگر محقق شد طبق ضرورت تحقق پیدا می‌کند و اگر ترک شد طبق ضرورت ترک می‌شود؛ ولی آن علتی که به تحقق آن فعل یا ترک آن فعل ضرورت

داده همانا اراده و اختیار و انتخاب خود انسان است نه چیز دیگر (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۶۱۴-۶۱۵).

تعامل دوسویه در لایه کنشی و تحقق خارجی فعل

لایه کنشی رفتار شامل دو مرحله است. مرحله نخست در اختیارگرفتن قوای جسمی و تحریک آنها بعد از عزم و اراده بر فعل است. این مرحله نیز همچون مرحله اراده، ساختی فردی بوده و نهادهای اجتماعی ورود در آن ندارد. مرحله نهایی تحقق صورت عینی فعل در خارج است. در این مرحله برخلاف مرحله پیشین نهادهای اجتماعی می‌توانند در کنار توانایی‌های فردی، مؤثر در فعل افراد باشند؛ چراکه تحقق عینی فعل مشروط به فراهم‌بودن زمینه‌ها و نبود موانع بیرونی است.

شعاع امکانات و توانایی‌های ترسیم‌شده توسط نهادهای اجتماعی برای افراد از دیگر عوامل اساسی در قالب‌زدن به انتخاب‌ها و کنش‌های افراد جامعه است؛ چراکه نهادهای اجتماعی به‌شدت در توزیع امکانات و توانایی‌های لازم برای تحقق و به سرانجام رساندن انتخاب‌ها تأثیر مستقیم دارند. محدودیت در توانایی‌ها بسیاری از انتخاب‌ها را از دایره دسترسی افراد خارج می‌کند؛ این بدان معناست که افراد در یک دایره محدود از انتخاب‌ها و کنش‌ها به شعاعی برابر با قدرت و امکاناتشان زنجیر شده‌اند. باید دقت داشت که محدودیت در توانایی انجام یک فعل متفاوت از آن است که صورت کنشی یک فعل در مرحله تصور آن فعل در فهرست انتخاب‌های فرد وجود نداشته باشد. از جمله مهم‌ترین نمونه‌های این قسم از عوامل سهم افراد از قدرت سیاسی و ثروت‌های جامعه است. هر میزان سهم افراد از مقولاتی چون قدرت و ثروت نسبت به سایرین بیشتر باشد، شعاع فرصت‌های آنها بیشتر شده و انتخاب‌ها و افعال بیشتری در دسترس آنها قرار خواهد گرفت. فزونی قدرت و ثروت افراد، این امکان را برای آنها فراهم می‌کند که حتی اراده دیگران را در راستای تأمین خواسته‌های خود به استخدام درآورند و با مصادره ساختارهای اجتماعی به نفع خود نهادهای استثماری را پدید آورند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این پژوهش سعی بر آن بود در ابتدا با رجوع به قرآن به این سؤال که «آیا فرد و نهاد تعاملی تک‌سویه داشته یا از تعاملی دوسویه برخوردارند؟» پاسخ داده شود. تأمل در آیات قرآن گویای تعاملی دوسویه میان فرد و نهاد می‌باشد؛ بدین معنا که از یک‌سو نهادها در شکل‌گیری ارزش‌ها و ترجیحات ذهنی افراد تأثیرگذار بوده و کنش‌های آنها را قالب می‌زنند و از سوی دیگر تحولات و تثبیت نهادها وابسته به افراد است. نتیجه فوق نمایانگر آن است که از میان مکاتب نهادگرایی قدیم، نهادگرایی جدید و اقتصاد نئوکلاسیک، موضع‌گیری نهادگرایی قدیم «قرابت» بیشتری با مبانی هستی‌شناختی اقتصاد اسلامی دارد و البته توضیح داده شد که این قرابت به معنای انطباق نباید تفسیر شود. نهادگرایی قدیم هویت انسان را تماماً زمان‌مند و مکان‌دار تعریف می‌کند؛ حال‌آنکه قرآن در کنار پذیرش تأثیر عوامل فرهنگی و جغرافیایی بر شاکله شخصیتی انسان، او را برخوردار از ذاتی لایتغیر و فرازمانی به نام فطرت می‌داند که در هر نقطه از زمان و مکان، جهت‌گیری‌های اساسی معرفتی و گرایشی انسان را قضاوت می‌کند. تفاوت پذیرش یا نفی عنصر فطرت در وجود انسان، در عیاربندی معارف و گرایش‌هاست. نتیجه نگاه انسان‌شناختی نهادگرایی قدیم آن است که در کنار پذیرش تفاوت‌های فرهنگی، این تفاوت‌ها رسمیت و اعتبار یافته و غیر قابل قضاوت فرض می‌شوند. در نگاه اسلامی، از آنجاکه فطریات عنصر ثابت بوده و میزان انطباق در معرفت و گرایش‌ها با آن عیار قضاوت است، لذا از سویی همواره به واسطه آثار فطرت در شخصیت و سازه‌های نهادی، وجهی از اشتراک میان آنها باقی است و از سوی دیگر مبتنی بر آن می‌توان هم از انسان تراز و هم از جامعه تراز سخن گفته و مبتنی بر انسان و جامعه معیار، انسان‌ها و جوامع متعدد را قضاوت نمود.

در ادامه در بخش دوم مبتنی بر حکمت اسلامی، مراحل پیشینی یک فعل ذیل سه لایه بینشی، گرایشی و کنشی که هر یک شامل مراحل متعددی بودند، تبیین گشت و با تحلیل عقلی نشان داده شد که فرد و نهاد چگونه در هر یک از مراحل ذکرشده با یکدیگر در تعامل می‌باشند. بیان شد که کنش فرد به‌جز ساحت اراده و همچنین مرحله تحریک قوای جسمی، در تمامی مراحل متأثر از ساختارها و نهادهای اجتماعی می‌باشد و در مقابل فرد نیز در تمام لایه‌ها اثرگذار در تکوین سازه‌های نهادی است.

اهمیت نتیجه‌گیری فوق‌از آن‌روست که به واسطه تأثیر و تأثر دوسویه میان فرد و نهاد، عناصر نهادی به جایگاه عوامل تبیین‌کننده رفتار افراد ارتقا یافته و گستره ابزارهایی که می‌توان در مقام سیاستگذاری از آنها بهره جست، شعاع فزون‌تری خواهد یافت؛ برای مثال پذیرش تأثیرات نهادی بر صورت‌بندی رفتارها، در مقام سیاستگذاری اقتصادی، توجه به نهاد خانواده و تربیت را توجیه کرده و وزن آنها را در مقایسه با نگاه‌هایی که صرفاً مدیریت و کنترل قیمت‌ها را تجویز می‌کنند، بسیار بیشتر خواهد نمود. فهم این موضوع چرخش ۳۱ بزرگی در مقام سیاستگذاری اقتصادی است. همچنین فهم رابطه دوسویه میان فرد و نهاد روشنگر این نکته مهم است که در اقتصاد مبتنی بر جهان‌بینی اسلامی نمی‌توان از تجویز نسخه‌های واحد برای جوامعی که از زیست‌بوم نهادی متفاوت برخوردارند، دفاع کرد. مبتنی بر این مبنا تجویز نسخه پیشرفت ایرانی برای جامعه ایران مبتنی بر مبانی اسلامی و جاهت علمی خواهد یافت.

منابع و مأخذ

* قرآن مجید.

۱. الشیرازی، صدرالدین محمد؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة و الاربعة؛ الطبعة الرابعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ق.
۲. محمدی ری‌شهری، محمد؛ میزان الحکمة؛ قم: دارالحديث، ۱۳۸۴.
۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ ترجمه تفسیر المیزان؛ ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی؛ چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۴. _____؛ اصول فلسفه رئالیسم؛ به کوشش سیدهادی خسروشاهی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۵. مصباح یزدی، محمدتقی؛ سیمای سرفرازان؛ تدوین و نگارش کریم سبحانی؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام، ۱۳۹۲.
۶. _____؛ آموزش فلسفه؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام، ۱۳۹۰.
۷. مطهری، مرتضی؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۱.
۸. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۷۴.

۹. گروینوگن، جان، آنتون اسپتھوونش و دن برگ آنتون؛ مقدمه‌ای بر اقتصاد نهادگرا؛ ترجمه اصلان قودجانی؛ تهران: مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱.
10. Carruthers, Bruce. G; “Rules, institution and North's institutionalism: state and market in early modern England”; **European Management Review**, 4(1), 2007.
11. Hodgson, Geoffrey. M; “The Reconstruction of Economics: Is There Still a Place for Neoclassical Theory?”; **Journal of Economic Issues**, vol.26, no.3, 1992.
12. Hodgson, Geoffrey. M; “Institutional Economics: Surveying the ‘Old’ and the ‘New’”; **Metroeconomica**, vol.44, no.1, 1993.
13. Ayres, Clarence. E; **Toward a Reasonable Society: The Value of Industrial Civilization**; Austin: University of Texas Press, 1961.
14. North, Douglass. C; **Institutions Matter, Economic History**; Germany: University Library of Munich, 1994.
15. Kuhn, Thomas. S; **The structure of scientific revolutions (PDF)**; 2nd, Enlarged ed. Chicago: University of Chicago Press, 1970.
16. May hew, Anne; “Contrasting Origins of the Two Institutionalisms: the Social Science Context”; **Review of Political Economy**, 1(3), 1998